

دو فصلنامه فلسفی شناخت، «ص ۱۶۷-۱۸۴»

پژوهشنامه علوم انسانی: شماره ۷۳/۱

پاییز و زمستان ۱۳۹۴، No.73/1، Knowledge

## تبیین و تحلیل صورت‌بندی برهان فطرت عشق در تفکر آیت‌الله شاه‌آبادی

حمید شاه‌آبادی\*

محمد رضا اسدی\*\*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۴/۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۱۰

### چکیده

در سنت تفکر اسلامی برهان فطرت در اثبات وجود خدا، برهانی ملهم از آموزه‌های قرآنی و مبتنی بر رویکردی انسان‌شناسانه است. گرانیگاه برهان فطرت، التفاتی مضمّر در نفس انسان نسبت به کمال بحت و مطلق است. آیت‌الله شاه‌آبادی به عنوان یک فیلسوف مابعد صدرايي، کوشیده تا معطوفیت ذاتی نفس به مفهوم کمال را در آمیزش با قاعده فلسفی تضایف در تفکر اسلامی، همچون تمهیدی جهت اقامه استدلالی برای اثبات وجود متعلق التفات نفس به کار گیرد. در مقاله پیش رو استدلال مذکور (برهان فطرت عشق)، در قالب دو قیاس اقترانی و استثنایی صورت‌بندی شده و لوازم و مقومات آن مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

**واژگان کلیدی:** آیت‌الله شاه‌آبادی، برهان فطرت عشق، فطرت، قاعده تضایف، کمال

\*. دکتری فلسفه تطبیقی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، آدرس الکترونیک:

Shahabadi.h@gmail.com

\*\* عضو هیأت علمی و دانشیار گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی، آدرس الکترونیک:

asadi@atu.ac.ir

## مقدمه

اثبات وجود خدا از طریق فطرت و مقتضیات آن، مأخذ و مصدری قرآنی دارد؛ هر چند این حقیقت از دیرباز مورد توجه اندیشمندان مسلمان قرار داشته است، با این حال، باید اذعان کرد که در تفکر آیت‌الله شاه‌آبادی، برای نخستین بار شاهد صورت‌بندی فلسفی و منطقی حقیقت مذکور در قالب براهین متعدد هستیم، امری که خود، گواه اهمیت و اولویت برهان فطرت با تقریر و روایت ایشان است.

نظر به اینکه برهان فطرت، اساساً براهانی مبتنی بر ساختار فطری وجود انسان و این ساختار فطری نیز به نوبه خود، مؤدی به طیف متعدد و متنوعی از گرایش‌های فطری است، برهان فطرت آیت‌الله شاه‌آبادی نیز در تقریرهای متعدد و متنوعی، قابل تنظیم و تقویم بوده است، طوری که می‌توان از «براهین فطرت محور» آیت‌الله شاه‌آبادی، در عوض «برهان فطرت» ایشان سخن گفت؛ براهینی که هر یک متناسب با گونه یا شعبه‌ای از گرایش‌های فطری قابل اقامه‌اند. البته ذکر این نکته ضروری است که از میان براهین متنوع فطری، برهان فطرت عشق به کمال، به دلایلی که خواهد آمد، از جایگاه برجسته‌تری نسبت به دیگر براهین فطرت برخوردار است، به نحوی که می‌توان برهان فطرت عشق به کمال را مهمترین و اصلی‌ترین صورت‌بندی برهان فطرت در تفکر آیت‌الله شاه‌آبادی دانست.

در این مقاله، ابتدا ساختار کلی براهین فطرت محور در نظرگاه آیت‌الله شاه‌آبادی، نیز جایگاه و مرتبه این براهین در میان براهین اثبات وجود خدا را مورد توجه قرار می‌دهیم. سپس به طرح صورت‌بندی برهان فطرت عشق می‌پردازیم و لوازم و مقومات این نوع صورت‌بندی از برهان فطرت را تبیین می‌کنیم. در بخش پایانی نیز از دو منظر تقریر آیت‌الله شاه‌آبادی از برهان فطرت را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

## ساختار شناسی برهان فطرت

ساختار اکثر براهین فطری آیت‌الله شاه‌آبادی بر دو رکن مهم استوار است:

۱. ذکر گرایش‌های فطری و مقتضیات مربوط به آن.

۲. ذکر تلازم و تضایف عقلی و منطقی میان وجود یک ویژگی فطری با وجود خدا.

به طور خلاصه، می‌توان گفت آیت‌الله شاه‌آبادی در مهمترین صورت‌بندی‌های برهان فطرت، ابتدا وجود یک گرایش فطری اصیل را تذکر می‌دهند و سپس در پرتو «قاعده تضایف»، وجود خداوند را که در حکم متعلق آن گرایش فطری است اثبات می‌نمایند. «تضایف»، صفتی اضافی یعنی وصفی است که بیانگر هیأت اضافه (هیأة‌الاضافه) است؛ مانند پدری و پسری،

حمیده شاه‌آبادی

دوری و نزدیکی، بالایی و پستی، عاشقی و معشوقی،<sup>۱</sup> که همگی بر نسبت خاصی میان دو موصوف دلالت می‌کنند و چون حاکی از هیأتِ اضافه و کاشف از وجود نسبت‌اند و خودِ نسبت و اضافه نیز قائم به وجود دو طرف‌اند، هیچ‌گاه نمی‌توانند بدون طرف دیگر و به بیان بهتر، بدون متعلق باشند. در واقع، محالِ عقلی است که یکی از موضوعات مذکور، وجود بالفعل داشته باشد و طرف دیگر آن، وجود نداشته باشد.

### جایگاه شناسی برهان فطرت

ابتناء براهین فطرت محور آیت‌الله شاه‌آبادی بر قاعده تضایف، این براهین را در گروه «براهین ملازمه عامه» قرار می‌دهد. شایان ذکر است که در سنت تفکر اسلامی، بر خلاف سنت تفکر غرب که براهین اثبات وجود خدا را به دو گروه براهین پیشینی و براهین پسینی تقسیم می‌کند، براهین مربوطه، در سه قسم تنویع می‌شوند:

۱. برهان اِنّی.

۲. برهان لَمّی.

۳. برهان ملازمه.<sup>۲</sup>

(۱) مُراد از برهان اِنّی، برهانی است که در آن از معلول به علت پی برده می‌شود، مثلاً از وجود دود، بر وجود آتش حکم می‌شود. این برهان، از جنبه منطقی، پائین‌ترین حدّ یقین‌آوری را دارا است؛ لذا فلاسفه اسلامی که در پی یقین صد در صدی هستند، در اثبات وجود خدا، از آن استفاده نمی‌کنند؛ هر چند برخی از متکلمین، براهین اِنّی را براهینی متناسب با فهم متوسط افراد بشر ارزیابی کرده‌اند.<sup>۳</sup>

(۲) مُراد از برهان لَمّی، برهانی است که در آن از وجود علت به وجود معلول پی برده می‌شود. این قسم از برهان، مفید یقین کامل و واجد ویژگی خدشه‌ناپذیری است،<sup>۴</sup> لیکن از آنجا که در بینش اسلامی، مُراد از خدا، واجب الوجود، یعنی وجودی صرف و بی‌نیاز از علت است، برهان مذکور در اثبات وجود خدا کاربرد ندارد.<sup>۵</sup>

(۳) برهان ملازمه یا به بیان دقیق‌تر، برهان از راه ملازمات عامه، برهانی است که در آن، نه از وجود علت به وجود معلول پی برده می‌شود و نه از وجود معلول به وجود علت؛ بلکه

۱. علامه طباطبائی ۱۳۹۱: ۱۲۹-۱۲۵

۲. ارشدی بیدگلی ۱۳۹۴

۳. خوانساری ۱۳۷۹: ۳۷۸

۴. همان: ۳۷۹

۵. ارشدی بیدگلی ۱۳۹۴

از وجود دو امر که ملازم یکدیگرند، بر وجود امر دیگر استدلال می‌شود؛ فی‌المثل وجود طبقه بالا، حاکی از وجود طبقه پائین و برعکس، وجود طبقه پائین، کاشف از وجود طبقه بالا است؛ رابطه بالائی و پائینی، رابطه علت و معلولی نیست، بلکه رابطه آنها با هم رابطه تضایف و این تضایف موجب نوعی ملازمه میان بالائی و پائینی است. در براهین مبتنی بر ملازمه میان دو چیز، همواره حکم فلسفی مترتب بر یک طرف ملازمه، به طرف دیگر آن منتقل می‌شود و این نحو از انتقال موجب حکم یقینی تلقی می‌گردد. چرا که در این دسته براهین، این صرفاً عقل است که با نظر به دو امر ملازم (که یکی از آنها حکم به وجود خدا است) و فارغ از بررسی موجودات و بی‌نیاز از مقدمات حسی، به اثبات وجود حق تعالی نائل می‌آید. از همین رو در تفکر اسلامی، براهین ملازمه، یقینی‌ترین و در نتیجه برترین نوع برهان در اثبات وجود خدا قلمداد شده‌اند. از آنجا که برهان فطرت حول تلازم ناشی از تضایف میان گرایش‌های فطری و وجود حق تعالی شکل می‌گیرد، در گروه براهین ملازمه قرار می‌گیرد و از همین رو، در شمار یقینی‌ترین براهین اثبات وجود خدا خواهد بود.

### نوع شناسی برهان فطرت

همان‌طور که پیش از این گفتیم، براهین فطری آیت‌الله شاه‌آبادی، عمدتاً مبتنی بر دو رکن اصلی، شامل (۱) ذکر یک گرایش فطری و مقتضیات آن و (۲) ذکر قاعده تضایف و تلازم عقلی ملحوظ در آن بوده‌اند. بر این اساس، با عنایت به اینکه قاعده تضایف، عنصری ثابت و بلا‌تغییر در براهین فطرت محور آیت‌الله شاه‌آبادی است، باید گفت مبنای تنوع براهین مذکور، تنوع گرایش‌های فطری خواهد بود. به بیان دیگر، بر مبنای اینکه کدام گرایش فطری مورد توجه و تذکر قرار می‌گیرد، برهان فطری مربوط به آن نیز تنظیم و تقویم می‌شود. آنچه پس از این از نظر خواهد گذشت، تحلیل و بررسی مهمترین اشکال برهان فطرت بر طبق آراء آیت‌الله شاه‌آبادی است.

### برهان فطرت عشق به کمال

وجه تسمیه برهان فطرت عشق به کمال که به طور خلاصه، برهان «فطرت عشق» نیز نامیده شده، شوق فطری انسان برای نیل به کمال است (که شرح مفصل آن در بخش‌های پیشین ذکر شد). این برهان مهمترین صورت‌بندی برهان فطرت در تفکر آیت‌الله شاه‌آبادی به شمار می‌رود. اهمیت و اولویت این برهان از چند جهت قابل ملاحظه است:

(۱) برهان فطرت عشق به کمال، پیش از هر صورت دیگری از برهان فطرت، مورد توجه آیت‌الله شاه‌آبادی بوده است، به طوری که در هر سه اثر مهم و کلیدی به جا مانده از

ایشان شامل «شذرات‌المعارف»، «رشحات‌البحار» و «رشحات‌المعارف»، برهان مذکور، مطرح و تبیین شده است.

۲) برهان فطرتِ عشق به کمال، به جهت مواصلت فلسفی با مفهوم کمال که جامع‌بیشترین معانی در حوزه گرایش‌های فطری است، صورت‌جامع‌تری از برهان فطرت نسبت به دیگر صورت‌های این برهان به شمار می‌رود، به نحوی که می‌توان اشکال دیگر برهان فطرت را، ذیل برهان فطرتِ عشق به کمال و به مثابه صور برهانی مرتبط با آن و حتی به عنوان زیر-صورت‌های برهان فطرتِ عشق به کمال ملاحظه کرد.

۳) در نظر متفکران و تحلیل‌گران، برهان فطرتِ عشق به کمال، مستحکم‌ترین و متقن‌ترین صورت برهان فطرت را در تفکر آیت‌الله شاه‌آبادی دارد.<sup>۱</sup>

در این بخش، ابتدا به تشریح و تحلیل قضایائی می‌پردازیم که بعداً در مقام مقدمات اصلی برهان فطرتِ عشق مورد استفاده قرار می‌گیرند. در گام دوم، به صورت‌شناسی قیاس مندرج در برهان مذکور می‌پردازیم و در این میان، صورت بیرونی و ساختار درونی برهان فطرتِ عشق را مورد ملاحظه و مذاقه منطقی قرار می‌دهیم. در گام آخر نیز مهم‌ترین دیدگاه‌های انتقادی طرح شده در خصوص برهان فطرتِ عشق را مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهیم.

### مقدمات برهان فطرتِ عشق

برهان فطرتِ عشق، مشتمل بر دو مقدمه اصلی است:

الف) گرایش فطری و بالفعل انسان به سمت کمال مطلق:

در نظر آیت‌الله شاه‌آبادی انسان، فطرتاً عاشق و شایق کمال علمی و عملی است؛ این عشق و شوق فطری به کمال، حدّ یقفی ندارد؛ نحوی که اگر انسان به مرتبه‌ای از کمال دست یابد، باز هم مرتبه‌ای بالاتر یعنی کمالی کامل‌تر از کمال پیشین را آرزو می‌کند؛ ایشان تأکید می‌کند که اگر انسان بر همه کمالاتی که در زمین وجود دارد نیز احاطه یابد و احتمال دهد در کره دیگری نیز کمالی وجود داشته باشد، بی‌شک آرزوی نیل به آن را خواهد داشت، تا جایی که حتی اگر به همه کمالاتی موجود در کرات و کهکشان‌های دیگر هم دست یابد، باز هم کمالات بالاتری را جستجو می‌کند.<sup>۲</sup> فی‌الواقع، هر آنچه در این عالم به عنوان کمال هدف قرار می‌دهیم، در می‌یابیم که هدف و مقصد نهایی فطرتِ کمال طلب ما نبوده است.

شوق فطری ما به کمال پایانی ندارد و به طور مداوم از هر امر کاملی به سمت امر کامل-تری گذار می‌کند.<sup>۱</sup> از همین رو است که هنگام وصال به هر کمالی در این عالم، آرام و قراری که علامت رسیدن به معشوق حقیقی است، شکل نمی‌گیرد،<sup>۲</sup> چرا که انسان دیر یا زود در می‌یابد که کمال کنونی، هنوز ناقص و قاصر است و همین که بتواند احتمال دهد که کمال کامل‌تری از کمال کنونی وجود دارد، دیگر نمی‌تواند خود را به وصال با کمال کنونی راضی و قانع کند. این امر بیش از هر چیز از آن رو است که کمالی که انسان آرزو می‌کند، کمالی است که بتواند کل گستره حیات انسان را با تمام ابعاد گوناگون جسمی، روانی، فردی، اجتماعی، اخلاقی و ... در برگیرد و سامان دهد؛<sup>۳</sup> به همین جهت، آنگاه که انسان در می‌یابد کمالات دنیوی، صرفاً زاویه و گوشه محدود و کوچکی از حیات دنیوی را سامان می‌دهند، دیگر آنها را کمال مطلوب خود نمی‌پندارد؛ در واقع، انسان با تأمل در اشیاء و امور، درمی‌یابد که تناهی و نقص و محدودیت ذاتی این اشیاء و امور، لیاقت آنها را برای اینکه متعلق و معشوق فطرت او باشند، زایل کرده است؛ انسان درمی‌یابد که اشیاء و امور این عالم کمتر و ناکافی‌تر از آن‌اند که وی محبت و توجه قلبی تام و تمام خود را مشغول و معطوف آنها کند،<sup>۴</sup> از همین رو، کمالی وسیع‌تر و کامل‌تر از کمالات این عالم را جستجو می‌کند.

از منظری دیگر، باید یادآور شد که انسان به مقتضیات فطرت کمال‌خواه خود، همواره شوقی فنا ناپذیر برای دستیابی به صفات کمالی برجسته‌ای نظیر قدرت، حیات، علم و ... دارد، اما این شوق نیز هیچ‌گاه با نیل به صور محدود و ناقص این صفات کمالی راضی و قانع نمی‌شود؛<sup>۵</sup> نیز مقتضای فطرت کمال طلب انسان، دستیابی به تمام صفات کمالی است و نیل به تنها یک یا چند صفت کمالی برای او کافی نیست؛ فی‌المثل انسان راضی نمی‌شود که فقط به حیات کامل و تمام نشدنی دست یابد، بلکه می‌خواهد هم حیات زوال ناپذیر داشته باشد و هم قدرت تام و هم علم جهل ناپذیر و هم ابتهاج بی‌پایان و ... به دیگر بیان، انسان نه تنها طالب نیل به کامل‌ترین صفات کمالی است بلکه طالب دستیابی به چیزی است که مستجمع جمیع کمالات که معشوق حقیقی اوست باشد.<sup>۶</sup>

۱. همان

۲. همان

۳. همان: ۳۲۴-۳۲۶

۴. همان: ۳۲۹

۵. همان: ۳۴۲-۳۴۶

۶. شاه‌آبادی ۱۳۸۷: ۶۳

بر مبنای آنچه آمد، باید گفت آنچه معشوق حقیقی فطرتِ کمال‌جوی انسان است نه کمالات متناهی و محدود و زوال‌ناپذیر بلکه کمال نامتناهی، نامحدود و زوال‌ناپذیر است؛ کمالی است که تمام گستره حیات انسان را در برگیرد و ناظر به قدرت و علم و حیات و ابتهاج بی‌منتها باشد. چنین کمالی، کمال «بخت» و «مطلق» و تنها معشوق حقیقی فطرت انسان است. چکیده این بحث را می‌توان در قالب پنج مقدمه و یک نتیجه بازنمائی کرد:

- (۱) انسان فطرتاً عاشق و شایق کمال است.
  - (۲) این عشق با رسیدن به کمالات محدود راضی نمی‌شود.
  - (۳) همین که انسان احتمال دهد، کمال برتری از کمال مطلوب کنونی او امکان وجود دارد، کافی است تا به کمال مطلوب کنونی راضی نگردد.
  - (۴) کمالات این عالم، به اقتضاء محدودیت‌های ذاتی این عالم، همه محدود و متناهی‌اند.
  - (۵) بی‌قراری دائمی انسان در این عالم، خود گواه مهمی دال بر جستجوی کمال برتر و در عین حال نیافتن او در میان اشیاء و امور دنیوی است.
- نتیجه: آنچه کمال مطلوب راستین و در واقع، معشوق حقیقی فطرتِ کمال‌جو است، کمال مطلق است، فارغ از اینکه تحقق این کمال در دار وجود اثبات شده باشد یا اثبات نشده باشد.
- ب) اقتضاء وجود معشوق بالفعل برای وجود شوق بالفعل نسبت به کمال مطلق:
- دومین مقدمه برهان فطرت عشق، ناظر به ضرورت وجود معشوق بالفعل برای وجود شوق بالفعل نسبت به کمال مطلق است. همچنان که در باب مقدمه اول برهان گفتیم، گرایش و شوق فطری انسان نسبت به معشوق خود، یعنی کمال بخت و مطلق، وجودی بالفعل دارد که با ذات انسان آمیخته و ممزوج است؛ نیز گفتیم همین که انسان بتواند امکان یا احتمال به وجود کمال مطلق که معشوق حقیقی فطرت اوست بدهد، کافی است که در این عشق و شوق خود پایدار باشد. با این حال هنوز تحقق وجود بالفعل و واقعی آن کمال مطلق اثبات نشده است. بنابراین، به مقدمه دیگری نیاز است که بتواند نقش پلی را برای انتقال از مقدمه اول (شوق فطری به کمال مطلق) به ضرورت وجود بالفعل کمال مطلق ایفا نماید. بدین منظور، آیت‌الله شاه‌آبادی به قاعده تضایف رجوع می‌کند. همان‌طور که پیش از این گفتیم، قاعده تضایف ناظر به نسبتی وجودی است که میان موضوعات اضافی نظیر بالایی و پائینی، پدری و پسری و امثال آن برقرار است. مُراد از نسبت یا ملازمه وجودی میان موضوعات اضافه آن است که حکم به وجود یک سمت این ملازمه، موجب انتقال همین حکم به طرف

دیگر ملازمه است، کما اینکه وجود «بالایی» لزوماً کاشف از وجود «پائینی» است و برعکس. در نظر آیت‌الله شاه‌آبادی، میان عاشق و معشوق نیز نسبتی وجودی برقرار است: «عشق از صفات حقیقیه ذات الإضافة است، یعنی متعلق و معشوق می‌خواهد، نظیر «عقل و معقول» و «علم و معلوم». پس وجود عشق بالفعل کشف از وجود معشوق کند قطعاً و لزوماً»<sup>۱</sup>

ایشان در آثار مختلف خود، کراراً بر تضایف و تلازم ضروری میان عاشق و معشوق تأکید کرده‌اند:

«عشق صفتی است اضافی یعنی دو طرفی؛ چنان که عالم بلامعلوم و راجی بلامرجومه و خائف بلا مخوف‌منه محال است. عاشق بلامعشوق هم محال است. پس چون عشق بالفعل موجود است، باید معشوق نیز موجود باشد.»<sup>۲</sup>

تأکید آیت‌الله شاه‌آبادی، به ویژه بر آن است که حکم فلسفی «بالفعل بودن» در یکی از طرفین ملازمه اضافی «عشق»، عقلاً و منطقاً و به نحو قطعی و ضروری بر طرف دیگر این ملازمه قابل حمل است:

«باید بدانی که عشق از جمله صفات اضافی است که اقتضای معشوق دارد. همچنان که تو بالفعل عاشق هستی، وجود معشوق فطرت در دار تحقق را قطعی بدان.»<sup>۳</sup>

آیت‌الله فاضل گلپایگانی یکی از مهمترین شارحان تفکر آیت‌الله شاه‌آبادی، در شرحی که بر معنا و مقام قاعده تضایف در این تفکر نوشته، بر آن است که صفات به جهت نیاز به متعلق دو گونه‌اند:

(۱) صفاتی که به متعلق نیاز ندارند، مثل قدرت و توان‌مندی که حتی در فقدان مقدر بر جای خود باقی است.

(۲) صفاتی که به متعلق نیاز دارند؛ یعنی چنانچه متعلق و مضاف‌الیه برای آنها وجود نداشته باشد، صفاتی لغو، تهی و بی‌معنا خواهند بود. این صفات را صفات «ذات‌الاضافه» می‌نامند و حکم مترتب بر آنها، حکم «تضایف» است. به بیان دیگر، بر این صفات، قاعده تضایف جاری است. راست و چپ، فوق و زیر و نظائر آن از شمار همین صفات‌اند. نیز عاشق بودن نیز صفتی از همین گروه است چرا که عاشق بودن نیز بدون معشوق محقق و صادق، امری پوچ است.<sup>۴</sup>

۱. شاه‌آبادی ۱۳۸۰: ۱۳۰

۲. شاه‌آبادی ۱۳۸۷: ۵۴

۳. شاه‌آبادی ۱۳۸۶: ۳۳۶

۴. فاضل گلپایگانی ۱۳۸۶: ۷۱-۷۰



نکته مهم دیگری که آیت‌الله فاضل گلپایگانی تذکر می‌دهند، احکام فلسفی مترتب بر طرفین تضایف است. در واقع، ایشان در شرح خود بر تفکر آیت‌الله شاه‌آبادی می‌کوشند تا نشان دهند که دو امر متضایف، صرفاً از لحاظ معاشناختی، ملازم یکدیگر نیستند بلکه از جهت هستی‌شناختی نیز با هم تلازم دارند، به نحوی که به صرف تحقق وجود یک سوی تضایف، می‌توان به وجود محقق طرف دیگر آن حکم داد. به همین سیاق، متضایفان به جهت بالفعل یا بالقوه بودن وجود نیز همانند هم هستند.<sup>۱</sup> محمدعلی شیروانی در تحلیلی که از قاعده تضایف ارائه کرده، بر آن است که تلازم وجود و عدم و نیز قوه و فعل در متضایفان، برآمده از ذات و ماهیت تضایف است:

«از جمله ویژگی‌ها و احکام تضایف آن است که دو طرف تضایف، یعنی متضایفان، از جهت وجود و عدم و نیز قوه و فعل هم‌تا و برابر هستند؛ یعنی اگر یکی موجود باشد، دیگری نیز موجود خواهد بود، و اگر یکی بالفعل باشد، دیگری نیز بالفعل خواهد بود. امکان ندارد یک طرف، موجود و طرف دیگر معدوم باشد. و یا یک طرف بالفعل و طرف دیگر بالقوه باشد. علت این ویژگی آن است که تضایف متقوم به نسبت است و وجود نسبت، یک وجود رابط و قائم به دو طرف است. پس اگر هر دو طرف موجود و بالفعل نباشند، نسبت قائم به آن‌ها نیز موجود و بالفعل نخواهد بود و در نتیجه، عنوان تضایف برای هیچ یک از طرفین محقق نمی‌شود.»<sup>۲</sup>

در واقع، متضایفان دو نسبت هستند که در وجود و ماهیت آنها وابستگی به یکدیگر ملحوظ شده است و به همین دلیل، همواره همراه با هم تعقل می‌شوند. دقیقاً از همین رو است که متضایفان، در یک شیء واحد جمع نمی‌شوند؛ زیرا هرگز میان شیء و خودش نسبت برقرار نمی‌گردد.<sup>۳</sup> عاشق و معشوق نیز در شمار امور متضایف‌اند، زیرا عشق، هیأتی است که از تکرار نسبت میان دو چیز حاصل می‌شود.<sup>۴</sup>

اکنون آیت‌الله شاه‌آبادی در پرتو حقیقتی که از تلازم وجودی میان عاشق و معشوق خبر می‌دهد، مقدمه دوم برهان را همچون واسطه و پلی برای اتصال مقدمه اول به نتیجه مورد

۱. همان: ۷۱

۲. شیروانی ۱۳۷۶: ۱۶۵

نایب میان ذات مضاف با وصف اضافه خلط شود. ذات مضاف می‌تواند در صورت عدم مضاف دیگر موجود باشد و یا در صورت بالقوه بودن آن، بالفعل باشد. سخن تنها در مورد مضاف است از آن جهت که مضاف است؛ مثلاً پدر پیش از آنکه فرزندش متولد شود، خودش وجود دارد، اما عنوان پدر بر آن صادق نیست (شیروانی ۱۳۹۰: ۲۳۱-۲۳۰).

۳. شیروانی ۱۳۷۶: ۱۶۳

۴. شیروانی ۱۳۸۷: ۴۵

نظر یعنی اثبات وجود حق تعالی به کار می‌گیرد؛ بدین نحو که اگر پذیرفتیم که معشوق فطری انسان، کمال مطلق است و قبول کردیم که این عشق فطری، به لحاظ هستی‌شناختی، بالفعل و محقق در دار وجود است، پس باید به حکم تضایفی که میان عشق و معشوق هست، بپذیریم که وجود عشق بالفعل نسبت به معشوقی به نام کمال مطلق، وجود این معشوق را اقتضاء می‌کند. نیز از آنجا که مصداق کمال مطلق، یعنی وجود جامع قدرت نامتناهی، علم نامتناهی و ... را خدا می‌نامیم، پس می‌گوئیم وجود عشق فطری به کمال مطلق، مقتضی وجود خداست:

«همه در کمال محدود و من، عاشق کمال بحت بالفعل و چون عشق صفتی اضافی است، پس کامل بحت بالفعل در دار وجود محقق است و من عاشق او و او، معشوق و محبوب من است.»<sup>۱</sup>

«به آنچه که به تو الهام می‌کند گوش فرا ده که می‌گوید: من عاشق کمال بحت و جمال صرف هستم. و هر گاه به وجود [این] عشق مطلق بالفعل در ذات و فطرت خود پی بردی، به طوری که هیچ کس در مورد آن، اعم از پیامبر، وصی، مؤمن، کافر، شقی و خوشبخت، تفاوتی ندارد، باید بدانی که عشق از جمله صفات اضافی است که اقتضای معشوق دارد. همچنان که تو بالفعل عاشق هستی، وجود معشوق فطرت در دار تحقق را قطعی بدان.»<sup>۲</sup>

### هیأت صوری برهان فطرت عشق

بنا به آنچه در بند قبل گفته شد، ساختار صوری برهان فطرت عشق مبتنی بر قیاسی متشکل از دو مقدمه و یک نتیجه است:

- مقدمه اول: به اقتضاء فطرت، انسان عاشق کمال مطلق است.
- مقدمه دوم: به اقتضاء قاعده تضایف، وجود عاشقی بالفعل، ضرورتاً بر وجود معشوق بالفعل دلالت می‌کند.

هر چند این هیأت صوری نزد انسان موجه به نظر می‌رسد، اما از منظر علم منطق و به جهت امکان سنجش اعتبار منطقی لازم است تا بر صور مرسوم قیاسات برهانی قابل تطبیق باشد. به باور ما، ساختار صوری و اولیه برهان فطرت عشق در قالب حالات منتج و معتبر هر دو قسم اصلی قیاسات برهانی یعنی قیاس اقترانی و قیاس استثنائی قابل صورت‌بندی است.

۱. شاه‌آبادی ۱۳۸۷: ۳۵

۲. شاه‌آبادی ۱۳۸۶: ۳۳۶

**(۱) برهان فطرت عشق در قالب قیاس اقترانی:**

برهان فطرت عشق را می‌توان در قالب شکل اول / ضرب اول قیاس اقترانی که افضل و آشرف اشکال قیاس است، صورت‌بندی کرد؛<sup>۱</sup> در این صورت‌بندی، کمال مطلق، موضوع و متعلق عشق، حد وسط است:

- مقدمه اول قیاس اقترانی: کمال مطلق، متعلق عشق بالفعل (عشق بالفعل انسان به آن) است.

- مقدمه دوم قیاس اقترانی: متعلق عشق بالفعل، باید بالفعل وجود داشته باشد.

- نتیجه: کمال مطلق، باید بالفعل وجود داشته باشد.

**(۲) برهان فطرت عشق در قالب قیاس استثنائی:**

برهان فطرت عشق قابل تطبیق با یکی از دو صورت معتبر و منتج قیاس استثنائی متصل است. می‌دانیم قیاس استثنائی متصل، قیاسی است که مقدمه اولش، قضیه شرطیه متصله و مقدمه دومش قضیه حملیه‌ای است که مقدم یا تالی قضیه شرطیه را وضع یا رفع می‌کند.<sup>۲</sup> دو حالت معتبر و منتج قیاس استثنائی متصل، وضع مقدم و رفع تالی است. هیأت ظاهری و اولیه برهان فطرت را می‌توان در قالب صورت معتبر یک قیاس استثنائی از نوع وضع مقدم صورت‌بندی کرد؛ در این صورت‌بندی، وجود عشق بالفعل نسبت به کمال مطلق، مقدم و وجود معشوق یعنی کمال مطلق، تالی است:

- مقدمه اول قیاس استثنائی: اگر عشق بالفعل نسبت به کمال مطلق وجود داشته باشد، معشوق یعنی کمال مطلق نیز بالفعل وجود دارد.

- مقدمه دوم قیاس استثنائی: عشق بالفعل نسبت به کمال مطلق وجود دارد (انسان چنین عشقی دارد).

- نتیجه: معشوق یعنی کمال مطلق وجود دارد.

**نقد و بررسی برهان فطرت عشق**

برهان فطرت عشق به تقریری که گذشت، از چند زاویه مورد نقد واقع شده است. در این بخش ضمن طرح مهمترین اشکالات وارد شده بر این برهان، انتقادات مذکور را مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌دهیم.

۱. خوانساری ۱۳۷۹: ۳۲۳-۳۲۲

۲. خوانساری ۱۳۷۹: ۳۳۵

## (۱) نقد مقدمه اول برهان

برخی منتقدان برهان فطرت عشق، بر مقدمه نخست آن که ناظر به عشق بالفعل انسان به کمال مطلق است، اشکال وارد کرده‌اند؛ بدین نحو که: عشق بالفعل تمام انسان‌ها به کمال مطلق، باید یا از راه آزمایش مفید قطع (و نه استقراء مفید ظن) یا از راه حدس مفید قطع، کشف و اثبات گردد، در غیر این صورت، برهان فطرت عشق صرفاً به عنوان یک دلیل شخصی برای اثبات وجود خدا سودمند است نه به عنوان یک بحث عقلی و در مقام احتجاج.<sup>۱</sup> در واقع، این انتقاد متوجه اعتبار عقلی مقدمه اول برهان است: از کجا می‌توان اثبات کرد که همه انسان‌ها عاشق کمال مطلق‌اند؟ مگر برای اثبات درستی این ادعا استقراء تامی صورت گرفته است؟ اصلاً مگر می‌شود تمام افراد عالم را مورد آزمایش قرار داد و وجود چنین عشقی را در آنها نشان داد؟ ضمناً، مگر نمی‌توان برای این ادعا مثال‌های نقضی از افرادی آورد که مدعی‌اند عاشق هیچ کمال مطلق نیستند؟

از چهار منظر می‌توان به انتقاد پاسخ داد:

الف) همان‌طور که در بخش مقدمات برهان فطرت عشق نشان دادیم، عشق و شوق نسبت به کمال مطلق، امری ناشی از کمال جوئی و کمال طلبی انسان است؛ انسان فطرتاً طالب کمال است اما هر چه در این عالم به عنوان کمال بدست می‌آورد، هر یک به جهاتی، ناقص و ناکافی جلوه می‌کند، بنابراین به طور مداوم و مستمر مرتبه بالاتری از کمال را طلب می‌کند و همین که می‌تواند امکان و احتمال وجود کمالی کامل و نامتناهی (کمال مطلق) را دهد به سمت آن میل پیدا می‌کند. یکی از شارحان تفکر آیت‌الله شاه‌آبادی، صورت خلاصه و ساده شده استدلال برای وجود عشق انسان به کمال مطلق را به نحو ذیل نشان داده است:

الف) انسان‌ها به امور محدود و مقید فراوانی محبت دارند و برای بدست آوردن آن تلاش می‌کنند، و این امری شهودی و وجدانی است. ب) محبت‌های یاد شده، کاذب و عاری از حقیقت است، چرا که انسان‌ها با وصول به آنچه محبوب می‌پندارند، مرتبه بالاتری از آن را طلب می‌کنند و چه بسا از آنچه بدست آورده‌اند اظهار نفرت نمایند. این کمال طلبی، حدّ یقف ندارد و نشان می‌دهد که انسان در درون وجود خود خواهان کمالی است که مطلق و نامتناهی است.<sup>۲</sup>

۱. جوادی آملی ۱۳۷۸: ۳۱۴-۳۱۲

۲. غفوری نژاد ۱۳۹۰: ۲۴-۲۳

علامه جوادی آملی نیز به همان شیوه آیت‌الله شاه‌آبادی، ضمن یادآوری بی‌قراری ذاتی انسان در زندگی دنیوی، از منظری دیگر بر کمال طلبی نامتناهی انسان تأکید می‌کند. در نظر ایشان، فقدان آرامش در تمام مراتب زندگی، شاهد دیگری بر این نکته است که محبوب‌ها و مطلوب‌های مقید و محدود، محبوب و مطلوب حقیقی انسان نیستند؛ بلکه انسان، محبوب و مطلوبی دارد که از قید محدودیت مبرا است و کمال مطلق و نامتناهی است.<sup>۱</sup>

ب) عشق به کمال مطلق، عبارت است از عشق به اموری کمالی نظیر علم مطلق، حیات زوال ناپذیر، ابتهاج نامحدود و ... وجود عشق به چنین اموری، امری وجدانی و در عین حال، غیرقابل انکار است. به بیان دیگر، هر کس با رجوع به خود، تمایلش برای قدرت افزون‌تر یا ابتهاج بیشتر را به وضوح درمی‌یابد و هر نوع انکار این گرایش‌های فطری، عملاً به نوعی تناقض گفتاری یا رفتاری منتج می‌شود. برای مثال، هر کس فارغ از این که چه چیز را ملاک قدرت واقعی بداند و حتی شاید بدون آنکه خودش مستقیماً بداند، می‌کوشد تا به قدرت بیشتری برسد؛ خواه این قدرت را در توان‌مندی جسمانی بیشتر ببیند، خواه در توان‌مندی فزون‌تر روانی، فکری و یا روحی. حتی کسی که در برابر حکم به گرایش انسان‌ها به قدرت، می‌گوید من گرایش نسبت به قدرت ندارم و از موضوع خود دفاع می‌کند، در واقع نشان می‌دهد که او هم به قدرت گرایش دارد زیرا نفس دفاع از یک فکر، خود کاشف از آن است که در مواجهه با افکار نخواستنی‌ایم در موضع ضعف قرار بگیریم. خلاصه آنکه هیچ کس خود ضعیف و رو به اضمحلال را برای خویش نمی‌پذیرد و چنان‌که خلاف این را بگوید، تحلیل رفتار عملی او موجب نقض و ابطال ادعایش خواهد شد.<sup>۲</sup>

ج) مرور ساده تاریخ حیات انسان و دستاوردهای بشری نظیر اختراعات، پیشرفت‌های علمی، ظهور تمدن‌ها، صنایع و ... گواه آن است که انسان همواره در پی کمال بالاتری در پهنه زندگی خود بوده است. در واقع، انسان هیچ‌گاه مانند حیوانات به رفع گرسنگی یا پیدا کردن جایی برای استراحت قانع نبوده است، بلکه همواره کوشیده تا سطح زندگی خود را ارتقاء دهد. در عین حال، هیچ سطحی از ارتقاء زندگی (خواه زندگی علمی و خواه زندگی عملی) او را راضی نکرده و تمایل وی برای ارتقاء خود، امری دائمی و زوال ناپذیر بوده است.<sup>۳</sup>

۱. به نقل از غفوری‌نژاد ۱۳۹۰: ۲۴-۲۳

۲. پیروز ۱۳۹۰: ۲۰-۱۹

۳. همان

د) حتی اگر علی‌رغم آنچه در بندهای الف، ب و ج آمد، باز هم میل فطری تمام انسان‌ها به کمال مطلق را نپذیریم، مشکلی در استحکام و اتقان برهان فطرت عشق ایجاد نخواهد شد؛ به عبارت دیگر، قوام برهان فطرت عشق، لزوماً منوط و وابسته به این نیست که عشق «همه» ابناء بشر به کمال مطلق اثبات شود، بلکه برای تمامیت این برهان، صرف وجود یک مصداق برای عشق به کمال مطلق کفایت می‌کند و کافی است تا فقط یک شخص، خود را عاشق کمال مطلق بیابد، یا به وجود این عشق در یکی از افراد انسان پی ببرد.<sup>۱</sup> گفتنی است علامه جوادی آملی که خود یکی از منتقدان مقدمه اول برهان فطرت عشق بوده، در آثار بعدی خود، همین استدلال را برای پاسخ به اشکال یاد شده اقامه کرده‌اند:

«قوام برهان فطرت [برهان فطرت عشق]، به واقعیت محبت یا امید، در همه افراد یا آدمیان نیست؛ هر چند که این محبت و امید با فطرت آدمیان آمیخته است و در همه افراد وجود دارد. در برهان فطرت، دریافت یک مصداق از محبت یا امید کفایت می‌کند؛ نظیر اینکه شخص، محبت یا امید به حقیقت نامحدود را در خود بیابد، یا آنکه به وجود آن در یکی از افرادی پی ببرد که به شهود آن نائل آمده و از شعله‌های فروزان آن با عبارتی گداخته و سوزان خبر می‌دهد ... با یقین به وجود محبت نسبت به حقیقت نامحدود الهی در یک فرد، به وساطت تضایف میان محب و محبوب، می‌توان به ضرورت وجود محبوب استدلال کرد.»<sup>۲</sup>

## ۲) نقد مقدمه دوم برهان

مقدمه دوم برهان فطرت عشق، ناظر به تضایف عشق بالفعل به کمال مطلق با وجود معشوق بالفعل یعنی کمال مطلق است. برخی منتقدان چنین اشکال کرده‌اند که هر چند محبت و عشق از جمله صفات اضافی هستند و تحقق آنها بدون تحقق متعلق‌شان محال است، اما در عین حال باید توجه داشت که متعلق بالذات در این دسته از صفات، همان معلوم بالذات و در مورد عشق به کمال مطلق، همان صورت علمی کمال مطلق است که در صقع نفس وجود دارد، نه معلوم بالعرض. بدین ترتیب، اگر معلوم بالذات، حقیقت داشته باشد و با عالم واقع مطابق باشد، پیش از اقامه قیاس، از راه اضافی بودن عشق، مطلوب (یعنی وجود خداوند) اثبات شده خواهد بود و چنانچه معلوم بالذات، پنداری و بافته خیال باشد، بر تحقق خارجی متعلق (کمال مطلق) دلالت نخواهد داشت.<sup>۳</sup> به بیان روشن می‌توان گفت:

۲. جوادی آملی ۱۳۹۰: ۲۹۹-۲۹۸

۱. پیرمرادی ۱۳۸۶: ۴۶

۳. جوادی آملی ۱۳۷۸: ۳۱۴-۳۱۲: ۱۱۱-۱۱۲

«انسان امیدوار یا فرد عاشق و دوست‌دار، به دلیل تضایفی که بین دو طرف امید یا عشق و دوست داشتن است، ناگزیر به شیئی امید داشته و امری را دوست دارد؛ لیکن این مقدار واقعیت خارجی و عینیت، شیء دیگری را که طرف محبت یا امید باشد، اثبات نمی‌کند، زیرا برای دوست داشتن و امیدوار بودن، وجود ذهنی و تصویری شیء دیگر کفایت می‌کند. به همین دلیل، کافی است که شخص دوست‌دار یا امیدوار، در ذهن خود امری را که به آن امید دارد یا آن را دوست دارد، تخیل بنماید، یا آنکه وجود و واقعیت آن را توهم نموده و این توهم دروغین را باور داشته باشد. خلاصه آنکه تضایف بین وصف محب بودن و صورت علمی محبوب که وجود آن مورد باور محب است، برقرار است و صورت علمی مزبور گاهی اصلاً وجود خارجی و عینی ندارد.»<sup>۱</sup>

در توضیح این نقد باید گفت که بر مبنای یک مبنای معرفت‌شناختی قدیمی در فلسفه اسلامی، آنچه بالذات نزد نفس حاضر است و نفس بدان علم دارد، صورت علمی و ذهنی شیء خارجی است. از همین رو معلوم بالذات، عبارت از همان صورت علمی است که خارج از حوزه نفس نیست. شیء خارجی، به واسطه آن صورت ذهنی، متعلق علم واقع می‌شود؛ بنابراین، وجود خارجی آن، معلوم بالعرض است. بدین ترتیب، معشوق بالذات، همان معلوم بالذات خواهد بود؛ لذا آنچه در مقدمه دوم برهان عشق بر اساس اضافی بودن حقیقت عشق اثبات می‌شود، چیزی جز وجود صورت علمی و ذهنی کمال مطلق نیست.<sup>۲</sup> این صورت علمی از دو حال خارج نیست؛ یا با عالم خارج مطابقت دارد و در واقع، مابه‌ازائی در عالم خارج دارد، که در این صورت، هیچ نیازی به اثبات وجود خارجی آن با توسل به اضافی بودن حقیقت عشق نیست، چرا که در رتبه قبل، وجود کمال مطلق احراز شده است. و یا اینکه صورت علمی، محصول پندار و خیال است و مابه‌ازائی در خارج ندارد؛ که در این صورت، دیگر دلیلی بر وجود بالفعل و واقعی معشوق نیست. خلاصه آن که انسان عاشق کمال مطلق، به دلیل تضایف میان عاشق و معشوق، ناگزیر چیزی را دوست دارد؛ ولی این سخن، وجود واقعی متعلق عشق در خارج را ثابت نمی‌کند، زیرا برای عشق به چیزی، وجود ذهنی معشوق کفایت می‌کند.<sup>۳</sup>

به این اشکال از دو منظر می‌توان پاسخ گفت:

۲. غفوری نژاد ۱۳۹۰: ۲۵

۱. جوادی آملی ۱۳۹۰: ۳۰۰

۳. همان

الف) اشکال مزبور بر برهان فطرت عشق وارد نیست؛ زیرا بحث در تصور کمال مطلق نیست تا گفته شود آنچه بالذات متعلق محبت و عشق است، معلوم بالذات، یعنی صورت علمی کمال مطلق است و وجود مفهومی اعم از تحقق مابه‌ازاء و مصداق است؛ بلکه بحث در وجود محبت و عشق به مثابه نوعی تمایل انسانی است که انسان آن را به صورت علم حضوری درک می‌کند و از آنجا که واقعیت آنها اضافی است، بدون وجود متعلق واقعی، محال است که وجود داشته باشد.<sup>۱</sup>

استاد جوادی آملی که در کتاب «ده مقاله پیرامون مبدأ و معاد»، اشکال یاد شده بر برهان فطرت عشق را وارد دانسته‌اند، در اثر دیگری [«تبیین براهین اثبات خدا»] که پس از آن نگارش کرده‌اند، در ردّ اشکال مزبور چنین پاسخ گفته‌اند که: برهان فطرت عشق، بر گمان و دانش حصولی افراد یا پاسخی که اشخاص، به معشوق خود می‌دهند، مبتنی نیست؛ زیرا که در این صورت، محبوب و معشوق آنها می‌تواند یک امر موهوم و غیرواقعی باشد، که البته در این حالت، عشق آنها به آن امر نیز، موهوم و غیرواقعی است. عشقی که در متن هستی افراد و عین واقعیت آنها است، عشقی که منشأ اثر است و تلاش و کوشش پی‌گیر در زندگی را به دنبال دارد، نمی‌تواند به یک صورت ذهنی (که معلوم بالذات آدمی است) تعلق گیرد، بلکه متعلق آن یک واقعیت است. بنابراین، محبوب بالذات همان معلوم بالعرضی است که واقعیت خارجی دارد و برهان فطرت عشق نیز در پی آن است که معشوق واقعی را با صرف نظر از تصویری که افراد نسبت به آن دارند، با شناسائی محبوب‌های مجازی و امتیاز از آنها، اثبات نماید.<sup>۲</sup>

در نظر استاد جوادی آملی، محبت وصفی وجودی است که در متن واقعیت جان آدمی محقق است. همان‌گونه که دل و جان آدمی واقعیت خارجی است، آنچه بدان محبت می‌ورزد نیز یک واقعیت است و مرحله واقعیت، غیر از مرتبه تعبیر و تفسیری است که انسان نسبت به آن می‌کند.<sup>۳</sup> ایشان جهت ایضاح بهتر این مطلب مثالی را طرح می‌کنند:

«برای تقریب به ذهن می‌توان جریان تلازم بین وجود عطش انسان و وجود آب در متن واقع را مطرح کرد؛ زیرا عطش یک واقعیت خارجی است. گر چه مؤطن آن، درون انسان است و رابطه عینی بین عطش و آب خارجی برقرار است، و اگر تشنه‌ای به سراب دل بست و به دنبال آن حرکت کرد، از باب خطا در تطبیق است و هرگز باطل بودن پندار کسی که

۱. ربانی گلیپاگانی ۱۳۸۸: ۱۵۴

۲. جوادی آملی ۱۳۹۰: ۳۰۱-۳۰۰

۳. همان



سراب را به جای آب ادراک کرد، نقضی بر تلازم بین وجود عطش و وجود آب در متن خارج نخواهد بود.»<sup>۱</sup>

ب) حضرت امام (ره) با استناد به مقدمه اول برهان فطرت عشق که ناظر به عشق فطری انسان به کمال مطلق است، شبهه موهوم و متخیل بودن معشوق و عدم واقعیت خارجی برای آن را مردود دانسته‌اند؛ چرا که امر موهوم، امری ناقص است، در حالی که عشق فطری انسان، معطوف به امری کامل و آن هم کامل‌ترین کامل‌ها است؛ از همین رو، معشوق فطرت، نمی‌تواند موهوم و ذهنی باشد:

«پس این عشق فعلی شما معشوق فعلی خواهد و نتواند این، موهوم و متخیل باشد؛ زیرا هر موهوم ناقص است و فطرت متوجه به کمال [است]. پس عاشق فعلی و عشق فعلی بی-معشوق نشود و جز ذات کامل، معشوق نیست که متوجه‌ی اِلیه فطرت باشد.»<sup>۲</sup>

محمدجواد پیرهادی، یکی از مفسرین نظریه فطرت آیت‌الله شاه‌آبادی نیز با استناد به رأی خود آیت‌الله شاه‌آبادی، بر آن است که انسان در واقع و بالفطره عاشق کمال مطلق واقعی و بالفعل خارجی است که همان وجود مطلق است که در خارج و بلکه عین خارج است نه کمال ذهنی و تصویری که هیچ امکان و احتمالی برای واقعیت خارجی ندارد.<sup>۳</sup> خلاصه آن که فطرت، خواهان کمال مطلق و نامحدود و بالفعل و محقق در خارج است و وجود خارجی و بالفعل، از وجود وهمی و خیالی و تصویری صرف، کامل‌تر است. پس متعلق عشق فطری نیز صورت وهمی و پنداری و خیالی نیست، بلکه همان کمال مطلق بالفعل و محقق در خارج است.

### نتیجه‌گیری

برهان فطرت عشق آیت‌الله شاه‌آبادی، برهانی از دسته‌ی براهین ملازمه و استوار بر دو رکن است: (۱) التفات و شوق فطری نفس به کمال مطلق؛ (۲) اقتضاء وجود معشوق بالفعل برای شوق بالفعل نسبت به کمال مطلق. برهان مذکور، در قالب حالات منتج و معتبر دو قسم اصلی قیاسات برهانی، شامل قیاس اقترانی و قیاس استثنایی، قابل صورت‌بندی است. رکن اول برهان فطرت عشق با رجوع به تجربه‌ی بشری، تجربه‌ی شهودی و صرف وجود تنها یک مصداق برای عشق معطوف به کمال بحت، تقویم می‌شود. رکن دوم برهان در پرتو قاعده‌ی تضایف و بر مبنای تلازم معناشناختی و وجودشناختی میان متضایفین (شامل عشق به کمال بحت و وجود معشوق یعنی خود کمال بحت) تبیین می‌شود.

۱. همان

۲. امام خمینی ۱۳۷۳: ۱۸۴

۳. پیرهادی ۱۳۸۶: ۴۰

## فهرست منابع

- ارشدی بیدگلی، *انواع براهین*، [www.arshadi63.blogfa.com](http://www.arshadi63.blogfa.com)، ۱۳۹۴ .
- امام خمینی، *تسرح چهل حدیث*، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳.
- پیرمرادی، محمدجواد، *حدیث عشق و فطرت*، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶.
- پیروز، عبدالحسن، *هرمنوتیک فطرت*، نیم سالانه زیباشناخت، شماره ۲۲، ۱۳۹۰.
- جوادی آملی، *ده مقاله پیرامون مبدء و معاد*، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸.
- جوادی آملی، *تبیین براهین اثبات وجود خدا*، مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۰.
- خوانساری، محمد، *منطق صوری*، انتشارات آگاه، ۱۳۷۹.
- ربانی گلپایگانی، *فطرت و دین*، کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۸.
- شاه آبادی، محمدعلی، *تسذرات المعارف*، بنیاد علوم و معارف اسلامی، ۱۳۸۰.
- شاه آبادی، محمدعلی، *رئحات البحار*، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶.
- شاه آبادی، محمدعلی، *رئحات المعارف*، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۷.
- شیروانی، محمدعلی، *سرئست انسان*، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۶.
- شیروانی، محمدعلی، *تسرح مصطلحات فلسفی*، انتشارات بوستان کتاب قم، ۱۳۸۷.
- شیروانی، محمدعلی، *تسرح بدایه الحکمه*، انتشارات بوستان کتاب قم، ۱۳۹۰.
- علامه طباطبایی، *نهایه الحکمه*، انتشارات بوستان کتاب قم، ۱۳۹۱.
- غفوری نژاد، محمد، *نقش فطرت در اثبات مبدء در منظومه معرفتی حکیم شاه آبادی*، پژوهشنامه فلسفه دین، شماره ۲، ۱۳۹۰.
- فاضل گلپایگانی، *فطرت عشق*، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶.